

سلطان و الله قلی سلطان با فوجی شجاعان به دیار مخالفان رسیدند ، سواران روم از قلعه عادل جواز بیرون آمده آغاز قتال و جدال نموده سپاه منصور آن کرده مغرور را مغلوب ساخته قریب یکصد نفر از ایشان به قتل آوردند . در آن اثنا ابراهیم بیک بختی متوجه درگاه خواندگار بود و به غازیان دوچار گشته دلاوران جوشنور شصت نفر از آن قوم کریه منظر را به راه عدم فرستادند و دو خروار زر و یک خروار اقمشه نفیسه با چند پیاله و صراحی نقره به دست ایشان درآمد .

چون شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و ادهم بیک روملو به تاخت پاسین و ادبیک رفته بودند میان ایشان و مراد بیک حاکم آن جا جنگ شده غازیان وی را از اسب انداخته جمعی کثیر از ملازمانش به قتل آوردند . مراد بیک [به هزار اردد] خود را به قلعه انداخت . امرای نامدار آن دیار را سوخته به اردوی گردون شکوه ملحق گشتند و شاه دین پناه بعد از فرستادن امرای به جانب ولایت مخالفان در حرکت آمد .

نظم

روان شد ز جا همچو عمر دراز	به خیل وحشم شاه گردون فراز
روان در رکابش شه و شهریار	چو فتح و ظفر از یمین و یسار
ز عمر گرامی شتابنده تر	ستوران رعنا به ره جلوه گر
روان بر زمین صد هزار آفتاب	ز نعل ستوران هیچجا شتاب

و از آق میغان کوچ کرده در روز سه شنبه بیست و چهارم ماه مذکور به کنار آب ارس نزول نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ به پای قلعه اخلاط آمد و آن قلعه ای است که از روی متانت جبال شامخات در جنب او توده رمال نماید و از غایت ارتفاع با سپهر برین برابری کند . متوطنان آن قلعه با سکان سماوات راز گویند و کمر وار به منطقه البروج پهلو زنند و نسر طایر با کمال بلندپروازی

به حسیض او نرسد .

شعر

یکی خارِه سنگی بر آمد بر اوج
چو خارای سنگین بر آورد موج
چو البرز هر پاره سنگی بر او
سپهر منقش پلنگی بر او
مثل گر کسی را بدو ره بدی
اجل را از او دست کوتاه بدی

متوطنان اخلاط را به واسطه عفونت اخلاط دماغشان مختبَط گشته بود . به
حصانت و متانت آن بروج مغرور^۱ شده در مقام مقابله و مقاتله در آمدند و از سر^۲
کلام ربانی که اینها تگوتوا بدر ککم الموت [دلو کنتم]^۳ فی بروج مشیده^۴ غافل
و زاهد و بهادران عسا کر منصور که جز اقدام بر مخاطرات [شیومای نمی دانستند
و جز تقدیم بر محاربات]^۵ کاری نمی ورزیدند چون دایره ای حصار را در میان گرفتند .

بیت

به اطراف آن قلعه با صد شکوه کشیدند صف همچو البرز کوه
سپهر به سر کشیده مانند پلنگ آهنگ عروج بر بروج قلعه کردند

شعر

یکی رفته بالا به زور کمند
چو خورشید بر آسمان بلند
دگر يك در او کار فرهاد کرد
ز بازوی خود کار پولاد کرد

چند روز بر این منوال از صباح تا رواح و از رواح تا صباح پر دلان شیر دل و بهادران
دشمن کسل مردانگیها نمودند . آخر اردو بازاریان کوچه بند شهر را مسخر
کردند و رومیان از بیم جان درون قلعه گریختند و نقابان چیره دست^۵ نقب زدند .

۱- س : متهور .

۲- س : ندارد .

۳- سورة النساء ۸۰ .

۴- م : ندارد .

۵- س : خیر دست .

نظم

چو دیدند جنگاوران زمان
که نتوان گرفتن به چنگ آسمان
به تدبیر فتحش عنان یافتند
زمین را پی نقب بشکافتند
نهی ساختند از یمین و یسار
به يك دم نهی برجهای حصار
بروج حصار را خراب کردند و از نوادر اتفاقات آن که از بروج حصار
تا رودخانه‌ای که از پهلوی قلعه می‌گذرد قرب سیصد ذرع بود . شخصی همراه
برج افتاده مضرتی به‌وی نرسید . کونوال قلعه مضطرب گشته از در مسکنت و عجز
درآمده حصار را تسلیم نمود و از صدمهٔ قهر عساکر منصور آن حصار به زمین
هموار گردید .

و قبل از آن که شاه دین‌پناه به اخلاط توجه فرماید ، اکثر امرا را به طرف
وان ارسال فرموده بود . چون ایشان به حوالی قلعهٔ وان رسیدند به ملاحظهٔ آن
که مردم قلعه دلیر شده به جنگ و مقابله مبادرت نمایند ، هزار سوار را بیشتر
فرستادند و خود به آهستگی و تأنی متعاقب ایشان در حرکت آمدند . فرهاد پاشا
و بدر بیک بختی بادهٔ نفر از امرای کردستان از قلعهٔ وان بیرون آمدند و غازیان جنگ
کنان خود را به جانب امرا کشیدند . در آن اثنا ، امرای نامور با سپاه بلا اثر
امایان شدند و سپاه روم و اکراد تاب ستیز نیآورده به طرف قلعه گریختند . دلاوران
قرلباش ایشان را تکامیسی کرده شصت نفر از اکراد بختی و طایفهٔ رومی به راه عدم
فرستادند و تمامی غلات و منازل وان و وسطان و اموک و کواش و الباق و خوشاب^۲
را سوخته و خراب کرده از راه گزل دره و کواش از آن سوی دریا در اخلاط به
اردوی اعظم ملحق شدند .

در آن اوان قورچیان طهران و عدهٔ بیک نر کمان و امیرشان بیک بیات بر حسب

۱- س : دو - ظاهراً دو هزار درستتر باشد .

۲- م : جوشاب .

فرمان قضا جریان به درگاه عالم پناه می آمدند . به هر جا که به متعردان و مفسدان کرد می رسیدند غارت می کردند . چون به الباق رسیدند حکام کردستان زینل - بیک و شاهقلی بلیان [حشری بی طایل] به اندیشه باطل فراهم آورده و مقاومت وجدال را آماده گشته بودند . به مجرد آوازه وصول جنود ظفر شعار راه فرار پیش گرفتند . غازیان آن ولایت را تاخته در وسطان به اردوی امرای ملحق شدند و شاه دین پناه شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و ادهم بیک روملو را بعد از تاخت پاسین روانه بتلیس گردانید . ایشان چون به قلعه موش رسیدند ، غافل بر سر سپاهیان آن دیار ریختند و جمعی را به قتل آوردند و فوجی از مردمان جرار از حصار به عزم کارزار بیرون آمدند و اکثر ایشان طمع شمشیر دلاوران شیرشکار گشتند . غازیان الکای مزبور را سوخته روانه بتلیس گردیدند . مصطفی بیک حاکم و ناصر بیک رزقی و ابدال بیک باسید سوار به اراده قتال وجدال از حصار بیرون آمدند . غازیان خلقی ابوه از آن گروه با شکوه به قتل آوردند . بقیه السیف از چنگال مرک خلاص شده به قلعه گریختند . امرای آن دیار را تاخته و سوخته در اخلاط به اردوی اعلی ملحق شدند .

در آن اثنا خبر از گرجستان رسید که اسکندر پاشا به بیرام بیک قاجار غالب آمده . صورت چنان بود که بیرام بیک به اتفاق کیخسرو گرجی به داوایی رفته بودند و دوسه قلعه تسخیر کرده . در آن اثنا اسکندر پاشا از ارض روم با سپاه بسیار به جانب ایشان به ایلغار روان شده ناگهان بر سر اردوی امرای ریخت . در آن ایام ، بیرام بیک و کیخسرو به تاخت رفته بودند . طویقون بیک قاجار و بدر بیک یوزباشی در اردو بودند . ایشان به ناچار به استقبال رفتند و کوشهای مردانه نمودند . [چون کثرت رومیان و افزونی دشمنان بیش از حد و حصر بود غازیان

عنان را از جنگ بر تافته فرار نمودند^۱. اسکندر پاشا قرب سید نفر از غازیان و کر جیان به قتل آورده از همان مقام به ارض روم معاودت نمود.

[گفتار در فرستادن شاه دین پناه شاهزاده عالمیان اسماعیل میرزا را

به ارض روم و شکست یافتن اسکندر پاشا در آن مرزو بوم]^۲

چون خبر مذکور به مسامع عالییه رسید، فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که [شاهزاده عالمیان، شجاعاً للدولة]^۳ اسماعیل میرزا که سر آمد آن لشکر و جهان پهلوان آن حشر بود، با فوجی از بهادران به دفع اسکندر پاشا به ارض روم روان شوند و از امرای نامدار شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو و محمد بیگ تر کمان وادهم بیگ روملو و امیر غیب استاجلو و الله قلی بیگ ایچکک اوغلی و حمزه بیگ طالش و خلیفه انصار و الغ بیگ^۴ سعدلو و ابراهیم خلیفه الپاوت و ذوالفقار بیگ یازوکی و قنقر اسلطان روملو و هزار قورچی طهران و ششصد قورچی نخجوان در ملازمت شاهزاده عالمیان مأمور گشتند و غازیان به ابلغار روان شدند و شاهزاده عالمیان شاهوردی سلطان زیاد اوغلی و محمدی بیگ ترکان وادهم بیگ روملو را منقلای گردانیده به پاسین ارسال نمود و خود به نفس نفیس با فوجی عساکر جرار کینه گذار و دلیران روزگار و جانبازان کارزار که به باد حمله کوه گران سنگ را بردارند و به سوافاتیر کلکک از بنان تیر و به رمح خطی نکین از انکشتیرین مشتری بر بایند.

۱- م: ندارد.

۲- به جای این عنوان در نسخه م: گفتار در محاربه نمودن نواب شاهزاده عالم و عالمیان اسماعیل میرزا با اسکندر پاشا.

۳- س: للفلک - م: شاهزاده عالم و عالمیان، نور حدیقه جهانیان شجاعاً للدولة والاقبال

۴- م: الغ خان.

بیت

اگر سوی فلک بازو کشایند به ناورك خوشه پروین ربایند
و گاهی که آتش و غا بر افروزند به نوك ناورك قبه زرنکار خورشید را بر --
سپر لاجوردی افلاك دوزند در عقب ایشان به طرف پاسین در حرکت آمده چون
جنود روم که در پاسین بودند از سپاه قزلباش شکست خورده سیصد نفر از ایشان
به قتل آمدند و بقیة السیف ایشان به ارض روم رفتند . چون اسکندر پاشا این خبر
را استماع نمود قوللر آقاسی ارض روم را بادویست و پنجاه سوار به قرا ولی فرستاد .
[ایشان به ملازمان^۱ امر را که پنجاه نفر بودند در خورده]^۲ جنگ کرده مغلوب
شدند . چون اسکندر پاشا از توجه پادشاه عالمیان خبردار گردید، امرای روم را
طلب کرده با ایشان مشورت نمود . اکثر ایشان گفتند :

بیت

نداریم ما تاب میدان او بود آیت فتح در شان او
در این بیشه شیر ظفر پیشه اوست اگر هست شیری در این بیشه اوست
صلاح در آن است که از شهر بیرون [نباید رفت]^۳ و پشت استظهار به حصانت
حصار باز باید داد و قلعه را به ضرب توپ و تفنگ از تعرض لشکر قزلباش نگه باید
داشت . اما اسکندر پاشا به واسطه کثرت اثرک و اکراد که از ولایت ارنججان
و ترجان و بای برد و کماخ و مرعش و طرابزون و کردستان که در آن اوان جمع شده
بودند ، طیور نخوت و غرور در آشیانه دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاده بود .
سخن امرار را قبول نکرد و گفت به ترتیب حرب و به اسباب طعن و ضرب قیام باید
نمود .

۱- تصحیح قیاس . م : ملازمت .

۲- م : و ملازمان امر را که پنجاه نفر بودند جنگ .

۳- م : رفته .

نظم

در این قلعه بودن ملال من است
 بود مرد را تیغ و بازو حصار
 فلک دارد از نام آن مرد ننگ
 همانا که برج و بال من است
 حصار گل و خاک ناید به کار
 که باشد گریزان زمینان جنگ

امرای روم آن مزخرفات نامعقول او را به سمع رضا اصفا کردند و در چاه بلا و [مغاک هلاک افتادند] ^۱ و اسکندر پاشا روز دیگر با جمع کثیری از اعوان و انصار و با حشر بسیار از پیاده و سوار به عزم جنگ و پیکار از حصار بیرون آمد و در نیم فرسخی شهر صف قتال و جدال بیاراست وینگیچریان را با بیست عرابه پیش صف سپاه باز داشت. از این جانب، شاهزاده عالمیان کوچ بر کوچ متوجه ارض روم گردید. چون در موضع پاسین نزول اجلال فرمود، ادهم بیک روملو را به قراولی ارسال نمود و ایشان به ملازمان اسکندر پاشا رسیدند. با وجود آن که بغایت غلبه بودند بی اندیشه برایشان تاختمند و یکی را گرفته پیش [شاهزاده عالمیان] ^۲ فرستادند. آن اسیر تقریر کرد که اسکندر پاشا از قلعه بیرون آمده مستعد قتال و جدال است. اسماعیل میرزا بر کمیتی که از صبا و شمال سبقت می برد و به تار پرنیان مانند کوه بر جا می ایستاد و به اشارت تازیانه به کردار مرغ پردر می آورد.

شعر

تند رو همچون سپهر و بارکش همچون زمین
 راه دان همچو قضا و دوربین همچون کمان
 در میان نقش خانم ره برد مانند مور
 بگذرد بر چشم سوزن همچو تار پرنیان
 سوار شده متوجه میدان قتال و جدال گردیده سپاه را فوج فوج به دفع او

۱ - س : مغاک افتادند - ن : مغاک فرو رفتند

۲ - م : اسمعیل میرزا

ارسال نمود. بار اول از امراء محمدی بیک تر کمان و ادهم بیک روملو و امیر-
غیب بیک استاجلو به معر که رسیدند. به تاختن و سرانداختن مشغول شدند.
الغ خان بیک سعدلو و ابراهیم خلیفه الپاوت و سایر غازیان در میدان مبارزت
راندند و در تمامی میمنه و میسره جنگ در پیوست. افواج لشکر و طبقات حشم
از جانبین برهم مخلوط گشتند

نظم

پر دلان خندان چو دندان رفته در کام بلا

وز همه سو ازدهای فتنه بگشاده ظفر^۱

رمح بازان کرده کوتاه بر اجل راه دراز

نای رویین گشته بر [بالین گشته]^۲ نوحه کر

جنگیان کرد بلا صد حلقه کرده چون زره

پر دلان در روی خنجر رو نهاده چون سپر

این چو حرف تا نهاده چشم بر دنبال تیر

و آن فکنده نیزه‌ها چون لام الف در یکدگر

کرز و سنان و شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و خون از تیغ به سان

باران از میغ باریدن گرفت و از هیاهو کل دلاوران و اجسام مبارزان هامون با گردون

[حکم]^۲ تساوی پذیرفت و برق خنجر بر جان بهادران خندان و سرشک تیغ مصری

بر گشتگان کریان. چون اسکندر پاشا جلادت عسا کر قزلباش را مشاهده نمود

۱ - ظفر (ج: اظفار) به معنای ناخن است (رك: منتهی الارب) ولی مفرد این کلمه

ظفر (به ضم ظاء و فاء) است یا ظفر (به ضم ظاء) و به صورت شاذ به کسر ظاء و جمع آن

اظفار و اظافیر و به هر حال به صورت ظفر به معنای ناخن در لغت عرب نیامده است.

۲ - س: بالای ژوین

۳ - س ندارد

تر کتاز غم و الم بر شهرستان ضمیرش تاخت و از بیم مغز در سر و زهره در برش
 به جوش آمد. پوست او چون چشم نر کس زردی یرقان گرفت و خون در عروق
 او به سان آب در دل لاله افسرده شد. از بیم جان با جمعی از رومیان از قلب
 بیرون آمده بر غازیان حمله کرده ایشان را پس راند. در این اثنا، امرا و سایر
 غازیان اطراف و جوانب اسکندر پاشا را فرو گرفتند. به زخم شمشیر آبدار و
 سنان آتشبار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار بر آوردند و شمشیر زبان
 تیز کشیده به مضمون آیه کُلْ نَفْسٌ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ^۱ رومیان
 سراسیمه را سرزنش می فرمود و سنان خونریز به مقتضای غضب قهار شدیدالانتقام
 را اعلام کرده افعی وار در جدران ابدان معاندان بد روزگار جای نمود.

نظم

چنان نیزه را در زره رفت نیش	که افعی در آید به سوراخ خویش
زره را ز زخم سنانهای تیز	درون غرق خون دیده اشک ریز
شکاف تن از تیغ الماسگون	چو جوپی ولی آب اوسیل خون
ز خون هژبران تبر زین جنگ	چو غازه ز روی بتان لاله رنگ
ز تیغ ستم گرز کین چاک چاک	چو بار صنوبر فتاده به خاک

از این جانب جنود قزلباش مانند شتران مست کف انداز [ان و رجز زنان]^۲
 در میدان مقاتله در آمده فارس روح عدو را از مرکب بدن پیاده می گردانیدند و
 از طرف دیگر فئنه باغیه^۳ رومیان به سان عقابان منقار مهلك بر اجسام مبارزان فرو
 برده ایشان را از مسند زندگانی بر خاک هلاک می انداختند.

۱ - سورة العنكبوت ۵۷

۲ - م ندارد

۳ - م : باغیه - م : باغیه رومیة شومیه

نظم

بپیوست رزمی کران کاز سپهر
 مه از بیم کم گشت و بگریخت مهر
 پیرید هوش زمانه ز جوش
 بدرید گوش سپهر از خروش
 زخون چشم گیتی همه نم گرفت
 زبس کشته پشت زمین خم گرفت
 روان کشته از تن چون بخار از پستی به بالا رفت و از حضيض خاک مانند
 باد و آتش به مرکز اصلی و حیز حقیقی شتافت و زیر این نیلگون قفس از پرواز
 مرغ روح عالم ارواح پیدا شد .

شعر

روان روح چندان به سوی سپهر
 که شد غرق دریای ارواح مهر
 در آن اثنا، [شاهزاده عالمیان] چون بیردمان و شیر ژبان با فوجی از
 قورچیان برپشته‌ای که مشرف بر رزمگاه بود درآمد . چون چشم رومیان بر لوای
 آن حضرت افتاد ، ارکان ثبات ایشان تزلزل پذیرفت و عنان ادبار به جانب فرار
 آوردند . ینگیچریان از بیم شمشیر غازیان تفنگها را گذاشته به طرف حصار
 گریختند .

شعر

فتاده تفك رومیان را زدست
 ز آتش جدا مانده آتش پرست
 عرابه در افتاده همچون درخت
 ز جور تبرزین شده لخت لخت
 غازیان مجموع ایشان را به قتل آوردند . ایشان زیاده از پانصد نفر بودند .
 اسکندر پاشا با جمعی رومیان رو به طرف شهر آورد و جنود قزلباش از عقب ایشان
 لجام ریز روان شدند و به هر که می رسیدند به قتل می آوردند و سنان برق آسا
 در آن روز قیامت نما از شعله جبار مخبر و تیغ سرافشان بر فرق رومیان از نزول
 بالای آسمان مظهر . لاجرم از غایت اضطراب چندان خلق در افتاده بودند که از

اسب و مرد مالامال شده بود. بستن دروازه را فراموش کرده بودند. چنانچه سه نفر [از ملازمان محمدی بیک تر کمان از عقب ایشان]^۱ به درون قلعه در آمدند .
* [آن حضرت خواست که به نفس نفیس به عزم دفع رومیان در میدان رود .

نظم

بر آن موج آتش چو دریای آب	به تندی برون جست کارد شتاب
همه در عنانش درآویختند	سران سپه پوزش انگیختند
تو خورشید ملکی مجه چون درخش	به صد عذر گفتند کای تاج بخش

بدرخان و شاهقلی سلطان [لله]^۲ عنان اسب [شاهزاده عالمیان]^۳ را گرفته امی گذاشتند که پیشتر رود . آن حضرت را نائره^۴ غضب افروخته ایشان را دشنام داده شمشیر کشیده حمله نمود . [ایشان عنانش را گذاشتند]^۵ . در آن اثنا قورچیان نگذاشتند که [میرزا] خود را به معرکه رساند [وفی الواقع]^۶ اگر آن حضرت را می گذاشتند غازیان به قلعه در آمده آن حصار را می گرفتند . در آن رزمگاه از رومیان کینه خواه دو^۷ هزار و پانصد و هفتاد و شش نفر به قتل آمدند سوای آن کسانی که در خندق و غیره کشته شده بودند و از امرای معتبر کبیر عیسی حا کم مرعش و محمود بیک برادر زاده خیر بیک که در زمان سلطان قانصو^۸ پادشاه مصر حا کم حلب بود و رمضان بیک برادر اسکندر پاشا و پیر حسین-

۱ - س از غازیان

* - از این جا تا آخر اشعار بعد از نسخه م ساقط است .

۲ - م فقط

۳ - م : اسمعیل میرزا

۴ - م ندارد

۵ - م : یک هزار

۶ - م : قانصاو

بیك حاکم چمشکزک و خیرالدین بیك حاکم ملاطیه و مصطفی بیك والی طرابزون و حیدر بیك میرپاسین و علی آقا قوللر آقاسی [و بایبردلو محمد بیك] قوللر آقاسی غلامان خواندگار و علی بیك برادر زن اسکندر پاشا و قاضی ارزروم دستگیر شدند و دیگر امرا و معتبران و جوانان نامدار و کزیدگان یکه سوار از حید و شمار افزون بود که رخت بقابه باد فنا دادند .

در آن اثنا ، عثمان پاشا حاکم قرمان و خضر پاشای ذو القدر در ارزنجان بودند که ناگاه آوازه ایلغار و کسر و انکسار در اردوی ایشان انتشار یافت . مگر در وقت هیجان آن ماده خونریز و اشتعال فائره ستیز گروهی خود را به اردو رسانیدند و خبر هایل چون زهر هلاهل بدورسانیدند . ایشان از بیم جان ارزنجان را انداخته فرار نمود . شاهزاده عالمیان در برابر قلعه نزول نموده بعد از چندروز روانه اردوی اعظم گردید .

ذکر محاصره نمودن شاه دین پناه قلعه ارجیش را

شاه دین پناه ، بعد از فتح اخلاط ، علم عزیمت به طرف ارجیش برافراخت . فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدرخان استاجلو با جمعی از [امرای نامدار]^۱ به رسم منقلای به ایلغار از پیشش روان شوند و به نفس مبارک کوچ کرده در حوالی قلعه عادل جواز نزول فرموده بالای پشته‌ای برآمده سواد قلعه را به نظر احتیاط در آورد . در قلعه از قبل سلطان سلیمان ، مصطفی بیك ولد یولر قسطی^۲ پاشا متصدی ضبط و حفاظت آن مقام بود . دیو غرورش از راه برده و به حصانت و محکمی حصار فریفته فوجی را از قلعه بیرون فرستاد . دلاوران بهرام انتقام به شمشیر خون آشام بسیار از ایشان را به قتل آوردند و از آن جا کوچ کرده

۱ - از نسخه م - نسخ : بای برد و محمد بیك

۲ - س : امرا - ن : عظمای امرا

۳ - م : پول قسطی

روانه گردیدند .

فرمان عالم مطاع صادر شد که جنود عالمگیر مکمل و آراسته روان شوند .
 غازیان صفها بسته نواره فرو کوفتند و صورن انداختند و در مقابل حصار ارجیش
 قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل ماه گشت و آن حصار بود در محکمی
 به مرتبه‌ای که به هر گونه تدبیر خلل پذیر نشود . چنان راسخ و شامخ که به هر
 دستبرد از پا در نیاید . اساس آن در استواری با کنبه هر مان دعوای برابری می کرد
 و بلندی بروج او از آسمان و اوج کیوان می گذشت و پایین خندقش به پشت
 سمک رسیده از قعر دریای عمان خبر می داد و سر کنگره اش به روی سماک بر آمده
 از ذروه فلک الافلاک خبر می آورد .

نظم

به سختی گسرو برده از روزگار	چو دریای احسان درش استوار
چو خورخنجر کنگرش خشمناک	زده پیرهن بر تن صبح چاک
به گردش یکی خندق با شکوه	چو دریای عمان بر اطراف کوه
به پایان قلعه یکی خاکریز	که رفتی بر او مهر و مه‌سینه خیز

چنان حصار از اکراد بسیار و ینکیچریان جرار مملو بود . ایشان آلت
 قلعه داری مهیا ساخته مستعد قتال و جدال بودند . امرای نامدار و قورچیان ظفر -
 شمار دایره کردار در کرد حصار درآمدند [و نقطه وار در میان گرفتند] .

شعر

به اطراف آن قلعه صفها چو کوه	کشیدند خیل قیامت شکوه
یلان از دو سو از نشیب و فراز	چو مژگان خوبان دو صف کرده باز

غازیان به انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند و مردم قلعه از بالای برج
 و باره آغاز انداختن توپ و تفنگ کردند . ازین جانب توپ چون دعای مستجاب

میل به عالم بالا نمود و از آن جانب مهره تفنگ مرگ آهنک بسان کارمخالفان پادشاه فیروز جنگ روی به نشیب آورده .

شعر

تفنگ همچو برق آتش افروز بود ولی ژاله اش گرم و جانسوز بود
و بعضی غازیان به ضرب تفنگ پایمال حریف اجل گشتند . طایفه ای از مردم حصار صندوق سینه را هدف تیر تقدیر کرده از سر جان گذشتند . حکم لازم الأتباع نفاذ یافت که لشکریان از هر جانب حواله ها بنا کنند . بنا بر فرمان ، بار اول سوندک بیک قورچی باشی ، کلیسیائی که در نزدیک قلعه بود ، او را حواله ساخت و حسن بیک یوز باشی و حسین بیک قورچی تیر و کمان و سایر قورچیان حواله ها ساختند و توپچیان به ضرب سنگ و توپ پنجاه گز حصار دیوار را انداختند و در آن اوان ده دلاور از سر جان برخاسته پای تهور از دروازه قلعه بیرون نهادند و تیغ کین از نیام انتقام کشیده به سیبه ای که محل توپ بود شتافتند و غازیان قرب پنج نفر از ایشان را به تیغ و زخم تفنگ انداختند و بعد از آن کس را یارا نبود که بیرون آید .

مدت سه ماه هر چند عساکر جرار را در اقدام به مراسم جنگ و کارزار به هیچ نوعی تقصیری نبود ، اما جهت استواری حصار و از عمق نامرغوب خندق درک کردار از هر جهت مجال هجوم و عروج بر بروج آن محال می نمود . اهل قلعه را از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره گشته بود و چشم بصیرت خیره - مانده و از بیم جان قلعه را نگاه می داشتند . درویش بیک توپچی تویی به جهت دفع و استیصال معاندان دین و دولت ترتیب داده در وقت کشاد [صورت ظلمات و رعد و برق] نمودار شده و به جهت رفع خوف اهل قلعه یجملون اصابعهم فی آذانهم

من الصواعق حذر الموت^۱ را به عمل می آوردند. [۲]

گفتار در فرستادن شاه دین پناه بکتاش اوغلی را

با فوجی از قورچیان به جانب اخلاط

در آن اوان که شاه دین پناه، [شاهزاده عالمیان]^۳ اسماعیل میرزا را به جنگ اسکندر پاشا فرستاد خبر آمد که ده خروار زر [از برای مرسوم]^۴ ساکنان قلعه عادل جوازمی آوردند. چون خبر مذکور به مسامع عالییه رسید آن حضرت بکتاش-اوغلی را با صد و پنجاه قورچی فرستاد که آن زر را به جنگ آورند. چون به حوالی اخلاط رسیدند مصطفی بیگ ولد یوللر قسطنطی پاشا که حاکم عادل جواز بود قرب سیصد کس را به دفع غازیان نامزد نمود. قورچیان ایشان را مغلوب ساخته چهل-و هفت نفر را به قتل آوردند و سرها و اخترمه های ایشان را به درگاه عالم پناه آوردند.

هم در این سال، پهلوانقلی سلطان و حاجم سلطان ازبک ناکهان از جانب خوارزم به حوالی اسفراین آمدند. میجنون سلطان شاملو که حاکم آن دیار بود با ایشان محاربه کرده به قتل آمد. ازبکان آن دیار را تاخته به بلاد خود معاودت نمودند.

۱ - سورة البقرة ۱۹ .

۲ - م : صورت يجعلون اصابعهم فی اذانهم حذر الموت نمودار شد و به جهت رفع خوف اهل قلعه را به عمل می آوردند . م : جهت رفع خون اهل قلعه خوانده شد.

۳ - م ندارد

۴ - م : جهت علوفه

گفتار در قضایائی که در سنه ستین و تسمابه واقع گردیده

گرفتن شاه دین پناه قلعه ارجیش را

چون [شاهزاده عالمیان] ^۱ اسماعیل میرزا مظفر و منصور از ارض روم مراجعت نمود، در ظاهر ارجیش به اردوی همایون پیوست و [سرهای] ^۲ مخالفان را که در جنگ اسکندر پاشا [از تن] ^۳ جدا کرده بودند در برابر قلعه آویختند. اهل حصار چون دانستند که مقاومت با جنود قزلباش در حیز قوت و قدرت ایشان نیست با یکدیگر مشورت کرده گفتند که مخالفت با شاه دین پناه کردن محض جهالت و عین شقاوت است. بنا بر آن ابراهیم بیگ بختی را که حاکم قلعه بود به قتل آوردند و غازیان را از بارویی که خراب شده بود بالا کشیدند.

شعر

دگر باره گردان آیین مصاف چو عنقا دویدند بر کوه قاف
دویدند بر باره مردان جنگ گرفتند آن قلعه را بی درنگ
و اکثر گردان را دستگیر کرده به پایین آوردند و پوست سرایشان را کردند
و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که قلعه را ویران کرده از بنیاد براندازند و
قصر آرزوی دشمنان را ویران سازند. فرمانبران آن حصار را خراب کردند.

فتح قلعه بارگیری

بعد از آن رایات نصرت شعار، در حفظ پروردگار، به جانب قلعه بارگیری روان شدند. چون هوای آن دیار از غبار سم سمند پادشاه کامکار مشک آسا گشت، عساکر منصوره رایات اقتدار برافراختند و روی همت به تسخیر حصار آوردند.

۱ - م ندارد

۲ - س، م ندارد

۳ - س : سراز تن

بیت

دگر باره گردان سپرها به کف
کشیدند بر کرد آن قلعه صف
و آن حصنی است که باره آن در رفعت از ایوان کیوان در گذشته و دیده
انجم و افلاک از مشاهده آن خیره و حیران شده و کوه راسخی در کمال رفعت
و سپهر شامخی در غایت حصانت.

نظم

عجب قلعه‌ای برده دست از فلک
سز کنگرش خنجر فرق مهر
زبس کاز فلک تا به او راه بود
ز نظاره آن هراسان سپاه
محمد بیک نا کر اوغلی که از قبل سلطان سلیمان پادشاه روم کوتوال آن
آن حصار بود دروازه های قلعه را بسته به انداختن تیر و تفنگ شروع نمود.

بیت

بیستند درها به آهنک کین
در فتنه بست آسمان بر زمین
فرمان قضا جریان به جمیع لشکریان نافذ شد که از هر طرف جنگ اندازند.
دلوران بنا به فرمان توپ و قزغانها در برابر دیوار حصار نصب نمودند و هر کدام
از امرادر مقابل برجی سیه^۱ ساختند و توپها را آتش زدند و کوش طیور و وحوش
از صدمه فریاد و خروش سنگ قزغان آوازه ادا وقعت الواقعة^۲ به مهابت و حدت
مالا کلام استماع می نمودند و کوش مهر و ماه از صدمات قوارع سنگ توپ
به قوت سامعه صدای القارعة^۳ ما ادريك ما القارعة^۲ می شنودند. بروج

۱ - س : سپر

۲ - سورة الواقعة ۱

۳ - القارعة ۱ - ۳

و باروها را چنان درهم شکستند که مصدوقه فجمعنا عالیها سافلها^۱ مشاهده افتاد و دلاوران جنود قزلباش چند روز از وقت طلوع رایات زرنکار خورشید خنجر گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار به استعمال آلات جنگ و پیکار می پرداختند. مردان قلعه نیز از سر جان که متاعی است بس گران گذشته بالای بروج و بارو آمده تفنگ می انداختند و ذاکر- اوغلی و سایر رومیان از خوف غازیان آتش دهشت در نهاد ایشان افتاده و دود حیرت از سر ایشان در آمده بر سر برجها آمده امان خواستند. شاه دین پناه از جرایم ایشان گذشته به عنایت استمالت ایمن گردانید. ^۲ بیک ذاکر اوغلی از قلعه بیرون آمده امان خواسته حصار را تسلیم نمود.

نظم

بدانسان که جان آید از تن برون	برون آمد از قلعه زار و زبون
سر قدر سودش به چرخ بلند	چو دیدش شهنشاه فیروزمند
ز میران دورانش ممتاز کرد	در مرحمت بر رخس باز کرد

و نسیم عنایت خسروانی از غایت مهربانی بر احوالش وزید و به انواع احسان بی دریغ از زر و خلعت و اسب گرامی و بلند پایه کسردید. بعد از آن، پادشاه بی همال به سعادت و اقبال از بارگیری کوچ کرده از عقبه^۲ دیوجامه عبور نمود و [شاهزاده عالمیان]^۳ را به تاخت ولایت کردستان فرستاد. غازیان چون مرغی که قلع حیات کند اکثر کردان را در آن صحرا به منقار نقار برچیدند. شاه قلی- سلطان بلیلان که حاکم آن دیار بود به اتفاق سرداران کردستان بر مثال اختران که از تیغ آفتاب گریزند راه فرار پیش گرفتند. چون بنات النعش از خویش

۱ - الحجر ۷۴

۲ - س : عقب

۳ - م : اسمعیل میرزا

و دیار خویش مهجور ماندند . هو الذی اخرج الذین کفروا من دیارهم^۱ و بعضی منکوب و مخذول و به سلاسل نکبت و اغلال شقاوت مفلول گشتند و تمامی جهات و اموال و ائقال از خیول و بغال و حواشی و حشم و مواشی و خدم و قاعد و قائم و صامت و صائم به تصرف [سپاه]^۲ ظفر پناه در آمد و استیصال آن طایفه بر وجهی دست داد که ساکنان دیار و بلاد از آفت آن سگان بی ایمان ایمن گشتند و غنایم فراوان از اسب و کله و رعه ضمیمه دیگر فتوحات عسا کر گردون مآثر گشت .

چون شاه دین پناه [به الباق رسید ، مردم آن جا فرار کرده بودند . غازیان آن دیار را سوزانیدند . شاه دین پناه]^۳ جمعی از امرا را به تاخت حشم محمودی روانه ساخت . حسن بیک که سردار ایشان بود به وسیله فرار از دست غازیان ظفر - شمار خلاص گشت . برادرش روی اخلاص به درگاه اسلام پناه آورده به شرف بساط بوسی استسعاد یافته به تربیت پادشاهانه و عواطف خسر وانه از امثال و اقران ممتاز و مستثنی گردید . شاه دین پناه ، اسماعیل میرزا را به اتفاق امرای نامدار مثل سوندک بیک قورچی باشی و محمدی بیک ترکمان و سایر امرای رفیع المکان به تاخت کور^۴ فرستاد . چون در عقبه کور یک نیزه وار برف بود ، بنا بر آن میرزا و امرا نتوانستند از آن جا عبور نمود . به اردو معاودت نمودند .

چون خاطر خطیر شاه دین پناه از اعدا فراغت یافت به جانب دیار خود معاودت نمود . در ماه ربیع الثانی ، در غایت عظمت و کامرانی ، در بلدة نخجوان نزول اجلال فرمود .

۱ - سورة الحشر ۲

۲ - س : شاه

۳ - س ندارد

۴ - م : کوره

وقایع متنوعه

در این سال ، شاه دین پناه امیر شمس الدین دیلجانی^۱ را به رسم رسالت به روم فرستاد .

و هم در این سال ، سلطان سلیمان در حلب قشلاق نمود .

متوفیات

[سلطان مصطفی بن سلطان سلیمان پادشاه روم . در این سال]^۲ رستم پاشا که وزیر اعظم بود از روی مکر و تزویر به عرض خواندگار رسانید که سلطان مصطفی داعیه سرکشی دارد . بنا بر آن سلطان سلیمان وی را به قتل آورد و تاریخ آن واقعه را « مکر رستم » یافتند . [بعد از چند روز ولدش سلطان محمد نیز کشته شد و « رستم مکرر » تاریخ آن گردید .]^۳

قاضی جهان و کیل از سادات سیفی قزوین بود . فی الواقع ، در این دولت عظمی وزیری که جامع اسباب قابلیت و استعداد باشد مثل او نبود . رفعت شان او از بیان مستغنی است . هر آت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای عقده گشایش مظهر فضایل نامتناهی . فطانت و کیاست وجودت و فهم وحدت زکا و علو فطرت آن حضرت به مثابه ای بود که هر علمی از علوم که در [مجلس اشرف اعلی] در موضع مطارحه و مباحثه می افتاد دخیلهای متوجه در آن مباحثه می نمود و نکات مستحسن بیان می کرد . در لطف انشا و تحریر و حسن خط و تهذیب عبارت

۱ - نسخ : دیلجانی

۲ - م : چون از سلطان مصطفی بن سلطان سلیمان رستم پاشا که وزیر اعظم بود

راضی نبود .

۳ - م ندارد

۴ - م : بهشت آیین